

تعمیق دوره خردسالی ویژگی ادبیات خردسالان

یوسفی (نویسنده و کارشناس) و علی اصغر سیدآبادی (منتقد) شرکت داشتند.	قاسم‌نیا (شاعر و نویسنده)، دکتر هدیه شریفی (زبان‌شناس و نویسنده)، ناصر	ویژگی‌هایی دارد؟ این پرسش، پرسش محوری میزگردی بود که در آن شکوه	ادبیات خردسالان، در مقایسه با ادبیات کودک و نوجوان و بزرگسال، چه
--	--	---	--

است که بیاییم صحبت کنیم روی کارهایی که شده یا کارهایی که باید بشود یا روی کلیت قضیه؟ من فکر می‌کنم که اول باید روی کلیت قضیه صحبت کنیم. ادبیات، ادبیات است؛ چه کودک باشد و چه بزرگسال. مهم این است که وجوه ادبی خودش را کاملاً داشته باشد. وقتی هم به طور تخصصی، به قشر کودک نگاه می‌شود، باز از جنبه ادبی کار باید به این تخصص نگاه کنیم. نه این که بگوییم چون مخاطب کودک است، مثلاً جنبه آموزشی قضیه باید قوی‌تر و یا نقش مربی‌گری

سیدآبادی: باید تشکر کنیم از این که در این روز گرم تشریف آوردید این‌جا و در خدمت‌تان هستیم. من فکر می‌کنم از این‌جا شروع بکنیم که آیا ادبیات خردسالان، یعنی گروه سنی پیش از دبستان، آثار ادبی هست یا نه؟ اگر هست، چه تفاوتی با آثار غیرادبی دارد؟ به طور مثال، ادبیات ادبیات این اصلاً آیا این تفاوت و تفکیک را می‌شود قائل شد؟ و اگر قائل باشیم، چه خصوصیتی دارند هر کدام؟ در ادبیات این گروه سنی، ادبیات ناب داریم یا نداریم؟ قاسم‌نیا: در زمینه خردسالان؟ منظورتان این



باشیم. بدین ترتیب هر مرحله از ادبیات کودکان، ضمن این که جایگاه خاص خود را دارد، می‌تواند مرحله‌ای برای حوزه دیگری از ادبیات برای کودکان بزرگتر باشد. تجربه در کشور خود ما هم نشان داده که با همان قصه‌ها و مثل‌ها و لالایی‌ها، ما به شکل شفاهی و سنتی، این ادبیات را تجربه کرده‌ایم و به توسعه آن یاری رسانده‌ایم. حالا در شکل مدرن‌تر به صورت کتاب‌هایی در می‌آید که الان می‌بینیم. در واقع، هر جا و در هر زمانی که کودک و دوره کودکی وجود داشته، ادبیات کودک هم بوده. البته، در هر دوره‌ای شکل‌های متفاوتی داشته و طبیعی است که بر حسب ضرورت، تغییر کند و عوض شود.

قاسم‌نیا: ببخشید، منظورتان این بود که چون کودک خردسال، در واقع دارد دنیا را شناسایی می‌کند، یعنی دنیای اطراف خودش را از محیط خانه گرفته تا بیرون، آیا به این دلیل، ادبیات خردسال و نویسنده این ادبیات، موظف است که آن جنبه آموزشی را رعایت بکند؟

یوسفی: نه! من اصلاً وارد بحث آموزش نمی‌شوم و فکر هم نمی‌کنم که باید این کار را بکند. من فقط گفتم، با توجه به این که بچه‌ها این ویژگی را دارند که دنیا را کشف می‌کنند، هر نوع ارتباطی که بتواند به کشف آن دنیا کمک کند، مناسب این گروه سنی است. حالا یک بخش آن ادبیات است، یک بخش آن هنر است، یک بخش هم ممکن است بازی باشد و چون همه حوزه‌های دانش بشری برای این گروه سنی هم هست، می‌توان به کودکان کمک کرد تا این دنیا را دقیق‌تر و بهتر بشناسند. و بهتر است با هر شیوه‌ای که آن دنیا را برایش جذاب‌تر، زیباتر و دلنشین‌تر کند، کارمان را پیش ببریم و ادبیات بهتر از هر زمان دیگری می‌تواند به این شناخت کمک کند.

شریفی: ببینید، یافته‌های روان‌شناسی و عصب‌شناسی، به ما آگاهی‌هایی داده که شاید

نویسنده باید بیشتر باشد. بنابراین، من معتقدم که ادبیات خردسال، در کلیت خود، جزو ادبیات ناب به حساب می‌آید و وجه خاص آن، یعنی داشتن مخاطب خردسال، نمی‌تواند کلیتش را تحت شعاع قرار دهد.

سیدآبادی: من فکر می‌کنم تفاوتی بین ادبیات خردسال با مثلاً ادبیات کودک یا نوجوان یا بزرگسال نباید وجود داشته باشد. آن وجه ممیز هاش چیست؟ چه ویژگی‌هایی دارد این ادبیات که هم باید ادبیات بماند و هم برای این مخاطب باشد؟ بعضی‌ها معتقدند که در موقع آفرینش ادبی، همین که به مخاطب فکر کنیم، اخلاقی در فرآیند آفرینش مان ایجاد می‌شود و دیگر از ادبیات ناب فاصله می‌گیریم. از طرفی، این امر برای نویسنده‌ای مثل خانم قاسم‌نیا، ممکن است درونی شده باشد و اصلاً هنگام نوشتن، به این فکر نکند که مخاطبش کیست. بحث را اگر اجازه بدهید از این زاویه دنبال کنیم.

یوسفی: اصلاً بحث کردن در مورد ادبیات این گروه سنی، برمی‌گردد به ویژگی‌هایی که بچه‌های این گروه سنی دارند. بچه‌هایی که در این دوره سنی رشد می‌کنند، به دلایل مختلف، ذهن بسیار خلاق دارند و در یک دوره سازندگی هستند. آن‌ها روزبه‌روز دنیا را کشف می‌کنند و با تجربه‌هایشان می‌شناسند. اگر اثری به بچه‌ها این فرصت را بدهد که دنیا را بهتر بشناسند و بتوانند خلاقیت و قدرت تخیل‌شان را پرواز بدهند، به همان اندازه به این ویژگی‌های کودک نزدیک‌تر است. من فکر می‌کنم ما نه تنها ادبیات خاص این گروه سنی داریم، بلکه می‌توانیم بگویم که حتی نوعی نگاه تخصصی هم به این ادبیات، نه در ایران، بلکه در تمام دنیا به این گروه سنی وجود دارد. ما نه فقط برای بچه‌های چهار یا پنج ساله، حتی برای بچه‌های دوساله، سه ساله هم می‌توانیم قصه‌ها، شعرها و کلاً ادبیاتی منطبق بر سن‌شان داشته

هدیه شریفی



دیدم برخی از نویسنده‌ها و شاعرها به جای «چه»، «چی» می‌گذارند. متوجه شدند که «چی» نرم‌تر است و آسان‌تر تلفظ می‌شود. کسانی که با ادبیات کودک سر و کار دارند، با این زنجیره‌های هم‌نشینی و جان‌نشینی در سطوح زبان، بازی‌های بیشتری می‌توانند بکنند. این تمرین‌ها را که داشته باشند، دست‌شان می‌آید که چطوری می‌توانند ادبیات کودک بنویسند. همان‌چور که باید به مراحل شناختی بچه‌ها یا حتی روان‌شناختی بچه‌ها رجوع کنیم، باید به مراحل رشد و تکوینی زبان‌شان هم دقت کنیم.

آیا ادبیات، نوشتن خلاق است؟ و آیا نوشتن، از مراحل پیروی می‌کند؟ همچنین، اگر قرار می‌بود که ادبیات، از عناصری غیر از زبان استفاده کند، چه می‌شد؟ خب، خیلی‌ها به من جواب دادند که در این صورت، می‌شد کتاب تصویری، می‌شد لایبی و شکل‌های دیگری که در گذشته، به آن دست یافته‌ایم. این است که شما ابتدا این دو را به صورت واحد می‌بینید، اما به تدریج چون هر کدام، از عناصر مشخصه خاص خودشان استفاده می‌کنند، جدا می‌شوند. اما این به آن معنا نیست که چون ادبیات از زبان جداست، زبانی که به کار می‌گیریم، به آن بی‌دقت باشیم، برعکس، لازم است به گروه سنی مخاطبان و به ساختار زبانی آن‌ها و دایره واژگانی‌شان توجه خاص داشته باشیم. متأسفانه، خیلی از دوستان ما فقط با تکیه بر این نکته‌های خشک و طبقه‌بندی شده، به مقوله ادبیات می‌پردازند. این روزها باب شده که از اصطلاحاتی مثل «ادبیتی» استفاده می‌کنند. من واقعاً نمی‌دانم «ادبیتی» یعنی چه؟!

سیدآبادی: من اول بحث شما فکر کردم اعتراض دارید به استفاده از این اصطلاح؟

بتواند در تعریف‌ها به ما کمک کند. وقتی به دنیا می‌آییم، هنوز هیچ‌یک از دو نیم‌کره مغز غالب نیستند. هیچ‌کدام و وظیفه مدیریت مغز را ندارند، اما وقتی که به شش سالگی می‌رسیم، یکی از این دو نیم‌کره غالب می‌شود. نیم‌کره سمت چپ، نیم‌کره زبان و یادگیری زبان است که در حقیقت، مدیریت کل مغز را به عهده دارد. نیم‌کره سمت راست، نیم‌کره آفرینشی - احساسی است. این نیم‌کره، به لحاظ مدیریتی و اطلاعاتی، از نیم‌کره چپ تغذیه می‌شود، اما در حوزه آفرینش و خلاقیت هر اتفاقی که قرار است بیفتد، در این نیم‌کره می‌افتد. بین این دو نیم‌کره، یک غشای پنبه‌ای شکل وجود دارد که این اطلاعات را از یک نیم‌کره به نیم‌کره دیگر منتقل می‌کند و هر وقت این غشای پنبه‌ای شکل آسیب می‌بیند، ما می‌بینیم که فرد در انتقال مفاهیم دچار اختلال می‌شود و مفاهیم را غلط به کار می‌برد. خلاقانه و متفکرانه به کار نمی‌برد. به این ترتیب است که ما بحث زبان و ادبیات را کلاً از هم جدا می‌کنیم. به عبارتی، می‌گوییم ادبیات از عناصر زبانی استفاده می‌کند، اما خودش زبان نیست. سؤالی که من در ترم آن را مطرح کردم، این بود که

شریفی: بله، من دارم از این اصطلاحات، به شکلی اعتراض‌آمیز استفاده می‌کنم. سیدآبادی: خوب، از یک واژه دیگر استفاده کنید به جایش: اگر فکر می‌کنید واژه مناسبی نیست. شریفی: ادبیاتی داریم، ادبیتی دیگر چیست؟ سیدآبادی: یعنی منظور آن سری عواملی است که متن را از زبان صرف یا ارتباط صرف فراتر می‌برد.

شریفی: در این جا آن چه مربوط به کودک می‌شود، یک سری عناصر مشخص است که در جنبه‌های آفرینشی و خلاقانه باید اتفاق بیفتد. به تازگی خیلی‌ها می‌گویند که فلان کتاب جنبه آموزشی‌اش خیلی پررنگ است و از این قبیل. مبنای حرف‌شان این است که کودک در این گروه سنی، بیشتر در حال یادگیری است. شاید ما این طور استنباط می‌کنیم که او فقط یاد می‌گیرد؛ یعنی این نگاه بیرونی ماست. او در خودش چیزهایی خلق می‌کند و اگر سراغش برویم، بازتاب هم دارد. می‌بینیم که در نقاشی‌هایش هست، قصه می‌سازد. متأسفانه، ما فقط جنبه‌های آموزشی را می‌شناسیم و خلاقیت را فراموش می‌کنیم و برای همین است که به ضدیت با آن می‌پردازیم. شاید در این مورد باید برگردیم سراغ مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌های خلاق‌مان که واقعاً بچه‌ها را می‌شناختند.

سیدآبادی: در زبان نداریم، ولی در کودک داریم. شریفی: البته، هر کودک هم دنیای خاص خودش را دارد، ولی شما بحث از محدودیت زبان کردید.

سیدآبادی: بله، ما در زبان محدودیت نداریم، ولی در مخاطب‌مان محدودیت تجربه و محدودیت زبان داریم. بالاخره، به قول شما دایره واژگانش محدود است.

یوسفی: ببینید، زبان مناسب برای کودکان این گروه سنی، از ویژگی‌های ادبیات این گروه سنی است و این ویژگی، به تنهایی نمی‌تواند تعیین‌کننده باشد که مثلاً من نویسنده را در محدودیتی قرار بدهد که نتوانم خلاقانه با این موضوع کار بکنم. از طرف دیگر، وقتی نویسنده‌ای ارتباط تنگاتنگی با بچه‌ها داشته باشد یا حداقل کودکی خودش هنوز در وجودش زنده باشد، برای او زبان خیلی نرم می‌شود و خوب می‌تواند ارتباط بگیرد. ما نمونه‌های خوبی داریم که در آن‌ها اصلاً زبان مشکل حادی نبوده است. شاید اگر دست روی عناصر دیگری به غیر از زبان می‌گذاشتیم، بیشتر می‌توانستیم درباره‌اش حرف بزنیم. واقعیت این است که هر چه قدر ارتباط‌مان با بچه‌ها و یا اصلاً با کودکی خودمان زیادتر می‌شود، زبان و واژه‌های ما هم به دنیای کودکان نزدیک می‌شود. این فقط به نویسندگان ادبیات کودک بر نمی‌گردد. مثلاً ببینید، فروغ فرخزاد، با این که کاملاً شعر

شریفی: بله، من دارم از این اصطلاحات، به شکلی اعتراض‌آمیز استفاده می‌کنم.

سیدآبادی: خوب، از یک واژه دیگر استفاده کنید به جایش: اگر فکر می‌کنید واژه مناسبی نیست.

شریفی: ادبیاتی داریم، ادبیتی دیگر چیست؟ سیدآبادی: یعنی منظور آن سری عواملی است که متن را از زبان صرف یا ارتباط صرف فراتر می‌برد.

شریفی: در این جا آن چه مربوط به کودک می‌شود، یک سری عناصر مشخص است که در جنبه‌های آفرینشی و خلاقانه باید اتفاق بیفتد. به تازگی خیلی‌ها می‌گویند که فلان کتاب جنبه آموزشی‌اش خیلی پررنگ است و از این قبیل. مبنای حرف‌شان این است که کودک در این گروه سنی، بیشتر در حال یادگیری است. شاید ما این طور استنباط می‌کنیم که او فقط یاد می‌گیرد؛ یعنی این نگاه بیرونی ماست. او در خودش چیزهایی خلق می‌کند و اگر سراغش برویم، بازتاب هم دارد. می‌بینیم که در نقاشی‌هایش هست، قصه می‌سازد. متأسفانه، ما فقط جنبه‌های آموزشی را می‌شناسیم و خلاقیت را فراموش می‌کنیم و برای همین است که به ضدیت با آن می‌پردازیم. شاید در این مورد باید برگردیم سراغ مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌های خلاق‌مان که واقعاً بچه‌ها را می‌شناختند.

سیدآبادی: ما این‌جا با یک تناقض رو به رو هستیم. از یک طرف، ادعان دارید به این که کودک خردسال در حال کشف دنیاست، خلاق است، تخیلش شگفت‌آور است. این‌ها به جای خودش، ولی وقتی می‌رسید به بحث زبان، بالاخره باید به محدودیت‌های زبانی این مخاطب هم توجه کرد. فکر نمی‌کنید که این‌جا ما با تناقضی رو به رو هستیم؟ در هر حال، این محدودیت هست و دست ما را می‌بندد. ما نمی‌توانیم به عنوان یک آفرینش‌گر هر طوری که خواستیم بیافزینیم. این‌جا فقط با

سیدآبادی: بله، ما در زبان محدودیت نداریم، ولی در مخاطب‌مان محدودیت تجربه و محدودیت زبان داریم. بالاخره، به قول شما دایره واژگانش محدود است.

یوسفی: ببینید، زبان مناسب برای کودکان این گروه سنی، از ویژگی‌های ادبیات این گروه سنی است و این ویژگی، به تنهایی نمی‌تواند تعیین‌کننده باشد که مثلاً من نویسنده را در محدودیتی قرار بدهد که نتوانم خلاقانه با این موضوع کار بکنم. از طرف دیگر، وقتی نویسنده‌ای ارتباط تنگاتنگی با بچه‌ها داشته باشد یا حداقل کودکی خودش هنوز در وجودش زنده باشد، برای او زبان خیلی نرم می‌شود و خوب می‌تواند ارتباط بگیرد. ما نمونه‌های خوبی داریم که در آن‌ها اصلاً زبان مشکل حادی نبوده است. شاید اگر دست روی عناصر دیگری به غیر از زبان می‌گذاشتیم، بیشتر می‌توانستیم درباره‌اش حرف بزنیم. واقعیت این است که هر چه قدر ارتباط‌مان با بچه‌ها و یا اصلاً با کودکی خودمان زیادتر می‌شود، زبان و واژه‌های ما هم به دنیای کودکان نزدیک می‌شود. این فقط به نویسندگان ادبیات کودک بر نمی‌گردد. مثلاً ببینید، فروغ فرخزاد، با این که کاملاً شعر

شریفی: بله، من دارم از این اصطلاحات، به شکلی اعتراض‌آمیز استفاده می‌کنم. سیدآبادی: خوب، از یک واژه دیگر استفاده کنید به جایش: اگر فکر می‌کنید واژه مناسبی نیست. شریفی: ادبیاتی داریم، ادبیتی دیگر چیست؟ سیدآبادی: یعنی منظور آن سری عواملی است که متن را از زبان صرف یا ارتباط صرف فراتر می‌برد.

بزرگسال می‌نویسد، بعضی شعرهایش را برای یک بچه خردسال هم که می‌خوانید، می‌فهمد، یا مثلاً شعر «خورشید» احمد رضا احمدی، وقتی شما این شعر را برای بچه پیش‌دبستانی می‌خوانید، احساس شعر را درک می‌کند. در حالی که اصلاً برای کودکان سروده نشده است.

سیدآبادی: البته آقای احمدی، این را برای کودکان گفته‌اند.

یوسفی: یا حداقل برای کودکان خردسال سروده نشده است و کودکان می‌توانند آن را درک کنند. در عین حال، شعرهای دیگری داریم که اصلاً برای بچه‌ها نیست، ولی زبان مشکل‌حادی برای کودکان به وجود نمی‌آورد و مانع خلاقیت‌شان نمی‌شود.

قاسم‌نیا: ببینید، من الان نیم‌کره چپ مشکل پیدا کرده؛ آیا منظور شما آقای سیدآبادی، این است که چون ما محدودیت زبان داریم در مورد کودکان، باید بیاییم به آن بخش آموزشی قضیه بپردازیم؟

سیدآبادی: بله، شما خودتان اذعان دارید این کودکی که مخاطب ما هست، به خصوص کودک پیش‌دبستانی، محدودیت‌هایی دارد. او چیزهایی را نمی‌داند و در زبان دایره واژگانش محدود است. من فکر می‌کنم که این موضوع، یک‌جوری دست و پای شاعر را می‌بندد.

قاسم‌نیا: ببینید، زبان فقط وسیله است. با همان زبان محدود می‌شود هزار و یک حرف زد. بحث این است که اصلاً آموزش دادن به کودک در ادبیات درست است یا نه؟

ما قصدمان این نیست که این کار را بکنیم. اگر عده‌ای می‌آیند و این کار را می‌کنند به وسیله زبان، دلیلش این است که اصلاً نگاه و فکرشان آموزشی است. این‌ها بیشتر از آن که به ادبیات کودک توجه داشته باشند، به خود کودک توجه دارند. مثلاً از جنبه ذهنی و روانی، به آموزش و پرورش کودک می‌پردازند که البته، این هم می‌تواند شاخه کوچکی باشد از کل ادبیات کودک؛ یعنی ادبیات آموزشی. ما

باید این شاخه را بگذاریم کنار. برای این که می‌رود جزو مثلاً مطالب کتاب درسی. این هم یک‌جور ادبیات است که بعد آموزشی‌اش می‌چربد. ما نمی‌توانیم بگوییم نیست؛ چون به هر حال، با کلمه و فکر سر و کار دارد. بنابراین، ما نباید زیاد روی زبان مکت کنیم. من به شکل تجربی، به این رسیده‌ام که حتی در یک نوشتار کودکانه، با سخت‌ترین کلمات هم می‌شود ساده‌ترین و شیرین‌ترین حرف‌ها را برای بچه زد. کلمات معنی می‌شود برای بچه. مهم این است که حس کند و روح و روانش تلطیف شود. وگرنه شما با ساده‌ترین کلمات هم می‌توانید متنی داشته باشید که مثل متون صفحات اول و دوم کتاب فارسی ابتدایی، هیچ حسی را بیدار نکند.

یوسفی: روان‌شناسی ثابت کرده است که بچه‌ها اصلاً محدودیت ندارند و آن‌قدر توانا هستند که شاید گروه سنی دیگری به این حد توانایی نداشته باشند. تحقیقات نشان داده است توانایی بچه‌ها در دو سال اول زندگی در یادگیری، قابل مقایسه با دوره‌های سنی دیگری نیست. هر چه بزرگ‌تر می‌شویم، فقط تجربه‌های مان زیادتر می‌شود. من به واسطه کاری که رو در رو با بچه‌ها دارم، می‌بینم بعضی وقت‌ها یک بچه چهارساله بسیار دقیق درک و تحلیل می‌کند، اما در مواردی نیز همان بچه چهار ساله هیچ چیزی نمی‌فهمد. خلاصه حرفم این است که می‌شود با همین زبان ساده بیشترین و پیچیده‌ترین تجربه‌های مربوط به خود کودکان و محیط پیرامون آن‌ها را با کودکان در میان گذاشت و به آن‌ها منتقل کرد. بهتر است به جای این که روی محدودیت‌ها صحبت کنیم، روی توانایی‌هایی که بچه‌ها دارند، صحبت کنیم. ما نویسنده‌ها باید بیاییم و توانایی‌های خودمان را به توانایی‌های بچه‌ها برسانیم.

سیدآبادی: ما هم حرف شما را کاملاً تأیید می‌کنیم. منتهی بالاخره بخشی از این تجربه هم

سیدآبادی: من فکر می‌کنم مهم‌ترین تفاوت این ادبیات با ادبیات گروه سنی بالاتر، این است که شما در این ادبیات یک واسطه دارید؛ یعنی ارتباط مستقیم با کودک ندارید. واسطه‌ای دارید که این را می‌خواند؛ چون کودک پیش از دبستان، خودش نمی‌تواند بخواند.

زد دیگر. او می‌داند که واژه «در کوبیدن» در ادبیات می‌آید، ولی «در زدن» در زبان شفاهی به کار برده می‌شود. حالا اگر بخواهیم از این مثال‌ها نتیجه بگیریم، می‌توانیم بگوییم که بچه‌ها واژه زیاد برای‌شان مهم نیست. مفاهیم هستند که برای‌شان نقش اساسی دارند و آن چیزی که ما می‌خواهیم بگوییم، مهم است. او اصلاً خودش براساس ساخت زبانش، کاملاً این‌ها را از هم تمیز می‌دهد. ادبیات کودک به گفته خیلی‌ها از زبان، از وسیله زبان استفاده می‌کند برای انتقال معانی، مفاهیم و مضامین.

پس ما سعی کنیم در این جا بحث‌مان را به این سمت سوق بدهیم که ادبیات در خدمت کودک است و قرار نیست کودک را محدود کند و یا او را محدود ببیند. حتی قرار نیست از عناصر محدود استفاده کند. در این صورت، ما با یک جهان بی‌کران رو به رو هستیم که نه مخاطبش محدود است نه مفاهیمش و حتی نه واژگانش. به عبارتی، محدودترین عناصری که ما داریم از آن استفاده می‌کنیم، هیچ‌کدام این‌ها محدود نیستند. سیدآبادی: با تمام این‌ها ما هنوز وارد بحث ویژگی نشده‌ایم.

یوسفی: ویژگی ادبیات این گروه سنی، از ویژگی‌های روان‌شناختی‌شان جدا نیست. اگر بخواهیم ریز کنیم که ویژگی این گروه سنی در حوزه روان‌شناسی چیست، آن وقت می‌توانیم ویژگی‌های ادبیات این دوره سنی را نیز مشخص کنیم. مثلاً یکی از ویژگی‌هایی که بچه‌ها در این دوره سنی دارند، این است که خیلی عینی و عملیاتی هستند و می‌کوشند بیشتر لمس کنند.

می‌شود تجربه زبانی. باید پذیرفت که تفاوت‌هایی هم هست. حالا اسمش را «محدودیت» نمی‌گذاریم. در واقع ما چه بر توانایی‌ها تکیه کنیم و چه بر محدودیت‌ها، این‌ها روی متنی که ما می‌گوییم برای خردسالان است، تأثیر می‌گذارد. این چه ویژگی‌هایی است؟ چیزی که این را متفاوت می‌کند با یک متن مثلاً دبستانی. حالا دبستانی شاید کلمه خوبی نباشد؛ چون به یاد آموزش و پرورش و بعد همه مصیبت‌های قبلی خودمان و فعلی بچه‌ها می‌افتیم. منظور این است که فرق ادبیات این گروه سنی، یا ادبیات گروه‌های سنی بالاتر و یا ادبیات بزرگسالان چیست؟

قاسم‌نیا: یعنی روی مشخصه زبانی ادبیات کودک و بزرگسال می‌خواهید صحبت کنید؟

سیدآبادی: نه مشخصه زبانی. به هر حال، این ادبیات تفاوت‌هایی دارد با ادبیات دیگر. مثلاً ما متنی را می‌بینیم و می‌گوییم که این ادبیات پیش از دبستان هست یا مثلاً یک متن دیگر را می‌بینیم و می‌گوییم برای گروه سنی جیم یا دال مناسب است. خوب، بخشی از این تفاوت ممکن است زبانی باشد و بخشش هم چیزهای دیگر. این ویژگی‌ها به نظر شما کدام است؟

شریفی: ببینید، من فکر می‌کنم که این‌جا باید زبان ادبی را متمایز کنیم. شما مثل این که فقط روی زبان اصرار دارید.

سیدآبادی: ما هیچ اصراری بر چیزی نداریم. شریفی: مثلاً در داستان بزرگ زنگوله‌پا؛ می‌گوید «به در کوبید». خود بچه‌ها وقتی این را برای‌شان می‌خوانی، می‌فهمند که به در کوبید یعنی چه. می‌گوییم به در کوبید، یعنی چه؟ می‌گوید، یعنی در

جاهایی حتی تخیلشان هم بر پایه یک سری واقعیت است و بیشتر از این که انتزاعی باشد، براساس واقعیت‌ها شکل می‌گیرد. بچه‌های این گروه سنی، خیلی مفهوم زمان را درک نمی‌کنند. طبیعی است قصه‌هایی که زمان در آن‌ها خیلی جا به جا می‌شود، درکش برای بچه‌ها دشوار است. مورد دیگر از ویژگی بچه‌های این گروه سنی، انرژیک بودن آن‌هاست. به همین دلیل، نمی‌توانیم



ناصر نوری

سنی، باید کمک بکنیم که آرام آرام و خشت به خشت، این محیط برای بچه‌ها ساخته بشود. قاسم‌نیا: من هر چه فکر می‌کنم، نمی‌توانم تفاوت خیلی عمده‌ای بین زبان ادبیات کودک با زبان ادبیات بزرگسال پیدا کنم. جز این که بخواهیم به ویژگی‌های نثر ادبیات کودک بپردازیم. کل زبان به نظر من، زبان ادبیات است و آن چیزی که در ادبیات بزرگسال ملاحظه هست، این‌جا هم هست. شخصیت‌پردازی هر چه قدر که آن‌جا ارزش دارد و همان جور که آن‌جا معنی شده، این‌جا هم هست. هر چه آن‌جا ما در اصول داستان‌نویسی یا اصول شعر و سرایش برای ادبیات بزرگسال داریم،

ویژگی ادبیات این گروه سنی، از ویژگی‌های روان‌شناختی‌شان جدا نیست. اگر بخواهیم ریز کنیم که ویژگی این گروه سنی در حوزه روان‌شناسی چیست، آن وقت می‌توانیم ویژگی‌های ادبیات این دوره سنی را نیز مشخص کنیم.

این‌جا هم هست و فرقی نمی‌کند. فقط این‌جا اندازه کار کوچک شده و ساختار یک مقدار فشرده‌تر شده. البته، نه آن‌قدر فشرده که همه چیز را از دست بدهد؛ بالعکس، عصاره آن استفاده می‌شود و شرط ایجاز خیلی در آن مهم است. تنها آن شاخه از زبان که برمی‌گردد به نثر نوشتاری و استفاده از کلمات خاص، استفاده از ساختار ادبیاتی خاص در این نوشتار و برای این مخاطب، قابل بحث است. یک اندیشه کودکانه و یک حس کودکانه، وقتی در قالب یک داستان یا یک شعر، به ذهن یک نویسنده یا شاعر کودک یا خردسال می‌آید، زبان خودش را پیدا می‌کند. به شرط این که آن صاحب اندیشه، واقعاً این امتیاز را داشته باشد. اگر نداشته باشد که خب، برمی‌گردیم به همان گروه اندکی که اشاره شد. آن‌ها با در نظر گرفتن یک سری از مشخصه‌ها

داستان‌های خیلی طولانی برای این بچه‌ها به وجود آوریم. قصه‌ها باید طوری باشد که پدر یا مادر دوباره برگردد و برای بچه بخواند. من فکر می‌کنم ویژگی‌های کودک و ویژگی‌های ادبیات کودک، خیلی در هم تنیده است. می‌شود این‌ها را یکی یکی مشخص کرد. اما خصوصیتی که ادبیات این گروه سنی را از گروه سنی دیگر جدا می‌کند، این است که بچه‌ها از آن‌جا که دائم در حال کشف محیط خودشان هستند، نمونه‌های خوب ادبیات این گروه سنی، در این راه کمک‌شان می‌کند. حالا در ادبیات نوجوان، شما این فرصت را دارید که برای بچه‌ها قدرت تغییر به وجود بیاورید و حتی بسیاری چیزها را زیر و رو کنید، ولی در این گروه

سیدآبادی: خب، شما به عنوان نویسنده ناچارید با آن آدمی که این را می‌خواند، مشارکت بکنید در ساختن این متن. چرا؟ چون نحوه خواندن او خیلی مهم است.

قاسم‌نیا: به نظر من فقط صوت و صدای آن خواننده اهمیت دارد.

سیدآبادی: فقط صوت نیست، در واقع دو نفره دارند متن را می‌خوانند.

قاسم‌نیا: این کار را خود نویسنده می‌تواند بکند.

یوسفی: البته، شاید در مواردی این خودش حسن کار باشد.

سیدآبادی: من نمی‌گویم عیب است. یک ویژگی است.

یوسفی: به همین دلیل است که قصه‌هایی که برای بچه‌ها خوانده می‌شود، آن‌ها دوست دارند بارها و بارها بشنوند. این موضوع، به این معنا نیست که بچه‌ها دوست دارند هر بار، عین همان مثلاً قصه کدوی قلقله‌زن را بشنوند. هر دفعه به قول شما قصه‌خوان یا قصه‌گو احساسی را به او منتقل می‌کند که دفعه قبل به او منتقل نکرده و این ویژگی خیلی ارزشمندی است. آن‌ها هر دفعه، قصه جدیدی را به نوعی کشف و تجربه می‌کنند و من فکر می‌کنم که در این چند بار تکرار کردن، حتماً به احساس نویسنده هم دست پیدا کنند. در حالی که بچه‌های دبستانی این ویژگی را ندارند. حالا اگر ما این خواننده بزرگسال را تسهیل‌گر بدانیم یا مانع، بحث دیگری است. به نظر من، این امر نمی‌تواند مانع خلاقیت نویسنده باشد. به عبارتی، این یک عامل محدودیت برای نویسنده نیست.

سیدآبادی: اصلاً بحثم این نیست که این محدودیت ایجاد می‌کند یا نمی‌کند. چه بسا این خواننده بتواند قصه را بهتر از نویسنده منتقل بکند، ولی این یک ویژگی هست که نمی‌شود انکارش کرد.

قاسم‌نیا: ما انکارش می‌کنیم آقای سیدآبادی!

می‌خواهند نوشته‌هایی تحت عنوان ادبیات کودک داشته باشند. ما بحث‌مان بیشتر روی اندیشه‌ای است که متعلق به کسی هست که واقعاً نویسنده یا شاعر است.

یوسفی: نکته‌ای را که آقای سیدآبادی به آن اشاره می‌کنند، من این جور گرفتم که چه چیزی داستان کودک و خردسال ما را از یک داستان نوجوان جدا می‌کند؟

قاسم‌نیا: فرق در مخاطب آن‌هاست و مخاطبان متفاوت، این دو را از هم جدا می‌کنند.

سیدآبادی: نه، قبل از این که به دست مخاطب برسد، شما خودتان جدا می‌کنید. شما خودتان می‌نویسید گروه سنی الف یا گروه سنی ب.

قاسم‌نیا: به نظر شما آیا این ویژگی زبان به شمار می‌آید که یک موضوع با حس کودکانه به ذهن یک نویسنده می‌رسد؟

سیدآبادی: ما که فقط بحث‌مان زبان نیست. وقتی می‌گوییم ویژگی، لزوماً ویژگی زبانی نیست. ممکن است غیر زبانی هم باشد. گر چه همه چیز در زبان اتفاق می‌افتد. من فکر می‌کنم مهم‌ترین تفاوت این ادبیات با ادبیات گروه سنی بالاتر، این است که شما در این ادبیات یک واسطه دارید؛ یعنی ارتباط مستقیم با کودک ندارید. واسطه‌ای دارید که این را می‌خواند؛ چون کودک پیش از دبستان، خودش نمی‌تواند بخواند. یک نفر هست که برایش می‌خواند. به نظر من این خیلی متفاوتش می‌کند. این یک‌جور ادبیات شگافی است. بنابراین، نمی‌توانیم بگوییم که این ادبیات، همان ادبیاتی است که برای مثلاً دبستانی‌ها نوشته می‌شود که تازه خواندن یاد گرفته‌اند.

قاسم‌نیا: من فکر می‌کنم در ادبیات خردسال واقعی، آن واسطه هیچ نقشی نداشته باشد. فقط صدای اوست که تأثیر می‌گذارد. آن نوشته باید طوری باشد که خواننده نتواند هیچ دخل و تصرفی در آن بکند.

من فکر می‌کنم نقش آن واسطه که کتاب را می‌خواند برای بچه، آن قدرها هم اهمیت ندارد؛ مگر این که آن متن خودش مشکل داشته باشد. در واقع، راوی نباید مسلط باشد به نوشته. نوشته باید مسلط باشد بر راوی و قصه‌گو. قصه‌گو باید وسیله‌ای باشد تحت اختیار نویسنده که هر چه را که او نوشته، بخواند و اجرا بکند. اگر بتواند با دخالت در آن نوشته، آن را بهتر به کودک انتقال دهد، حتماً مشکلی در نوشته هست.

ببینید، آن واسطه می‌تواند شاهنامه را هم برای بچه‌ها بخواند. اگر مسئله قصه‌گویی و روایت‌سازی است، هر چیزی می‌تواند باشد. کما این که لایه‌هایی هم که هست، هیچ‌کدام برای کودک نبوده است و ما آن‌ها را جزو ادبیات کودک به حساب نمی‌آوریم. این‌ها را برای بچه‌ها می‌خوانند و در واقع، به آن‌ها تحمیل می‌شود. ما برای ادبیات کودک، حداقل در ذهن‌مان تعریف مشخصی داریم و می‌شناسیمش. حتی اگر تعریف خیلی کلاسیکی هم نباشد. من فکر می‌کنم نقش آن واسطه که کتاب را می‌خواند برای بچه، آن قدرها هم اهمیت ندارد؛ مگر این که آن متن خودش مشکل داشته باشد. نویسنده باید مشخص کند و مثلاً جایی که به مکتب نیاز دارد، نقطه بگذارد. جایی که کلمه‌ای حسی را باید منتقل کند به آن کودک دو ساله، مطابق آن نیاز باید آن حس را انتقال دهد. در واقع، راوی نباید مسلط باشد به نوشته. نوشته باید مسلط باشد بر راوی و قصه‌گو. قصه‌گو باید وسیله‌ای باشد تحت اختیار نویسنده که هر چه را که او نوشته، بخواند و اجرا بکند. اگر بتواند با دخالت در آن نوشته، آن را بهتر به کودک انتقال دهد، حتماً مشکلی در نوشته هست.

یوسفی: البته، خانم قاسم‌نیا باید در نظر داشته



شکوه قاسم‌نیا

باشیم که کنترل احساس خواننده، دیگر در دست ما نیست.

قاسم‌نیا: این یک بحث کلی است که وقتی کتاب دست‌مان است، چه حسی داریم و چه جورى برانگیخته می‌شویم.

سیدآبادی: خانم قاسم‌نیا! من فکر می‌کنم نه تنها نمی‌شود این واسطه را انکار کرد، بلکه شما به کارهای خودتان هم که نگاه کنید یا بقیه دوستان، مثل آقای ناصر کشاورز، متوجه می‌شوید که این‌ها را طوری نوشته‌اید که آن واسطه بتواند بخواند. شعرهایی که شما قبلاً می‌گفتید، ادبیات رسمی بود و کسی که می‌خواست آن‌ها را برای بچه‌ها بخواند، نفسش می‌گرفت. چون اصلاً نمی‌توانست ارتباط برقرار کند، ولی الان به زبان غیررسمی نزدیک شده‌اید. به نثر محاوره‌ای نزدیک شده‌اید. می‌دانید که نثر محاوره‌ای، نثر شفاهی است. این را نمی‌شود انکار کرد. این دیگر جزو ویژگی‌های کارتان هست.

شریفی: ببینید، من فکر می‌کنم این جا هیچ دعوایی نیست. شما دارید با معیار ادبیات بزرگسال، با ادبیات کودک برخورد می‌کنید. ما هر

ویژگی‌هایی که متفاوتش کرده با ادبیات بزرگسال. بحث این نیست که آیا این مثل ادبیات بزرگسال هست یا نه؟ ما داریم درباره تفاوت‌هایش حرف می‌زنیم. ما در ادبیات بزرگسال، یک کتاب چهارصد صفحه‌ای می‌دهیم دست مخاطب که هم‌ااش هم نوشته است، ولی شما وقتی در ادبیات کودک می‌آیید، حتماً با تصویر است و تصویر جزو ادبیات می‌شود. حتی شاید نوشته مستقل، معنی نداشته باشد. بالاخره، این خودش یک ویژگی است که من نویسنده را وادار می‌کند یک‌جور تولید مشارکتی انجام بدهم. من به تنهایی نمی‌توانم ادبیات کودک بیافرینم. من می‌نویسم، یکی تصویر می‌کند و یکی ممکن است عروسکش را بسازد. بالاخره این‌ها تفاوت‌هایی هم در متن ما ایجاد می‌کند. به هر حال، وقتی قرار است خوانده شود، یک‌جور دیگر می‌نویسیم. وقتی قرار است خود کودک بخواند، باز یک‌جور دیگر می‌نویسیم. به نظر من، این هنوز جای بحث دارد.

قاسم‌نیا: به گمان من، این‌ها جزو بدیهیات است. این‌ها ویژگی‌های زبانی و ظاهری ادبیات خردسال به حساب می‌آید. ما می‌توانیم به مسایل مهم‌تری بپردازیم. شاید این بحث، این صحبت را باید ده سال پیش بیشتر رویش مانور می‌دادیم و تعریف کلاسیکی می‌کردیم. من الان تازه دارم متوجه می‌شوم که شما می‌خواهید روی چه چیزی تکیه بکنید. به نظر می‌رسد که امروزه دیگر این بحث کهنه باشد. به قول فرنگی‌ها «Up to date» نیست.

سیدآبادی: به نظر من هست؛ چون هنوز بعضی‌ها معتقدند که زبان مثلاً در شعر کودک، باید رسمی باشد و کودک خودش باید آن را بخواند.

قاسم‌نیا: این جا شما نقش همان واسطه‌ای را دارید که نباید داشته باشید.

سیدآبادی: برای چه چنین نقشی داریم؟ چون حتی یک کتاب متناسب با این موضوع نوشته نشده.

چه به گروه سنی پایین‌تر می‌رسیم، موادی که در خدمت بازتاب ادبیات است، متفاوت می‌شود؛ یعنی شنیداری، دیداری و ملموس می‌شود حتی. مثلاً الان کتاب‌های پارچه‌ای، داریم. نوار می‌شود، کاست می‌شود، فیلم می‌شود. تمام این‌ها ادبیات کودک است. بچه‌ها وقتی کوچک هستند ما از تمامی عناصری که در اختیارمان هست استفاده می‌کنیم، برای انتقال آن احساس‌ها و مفاهیم به آن‌ها.

به این ترتیب، اگر قرار باشد نوشته‌ای بدهیم دست بزرگسال و از او بخواهیم که آن را برای کودک بخواند، در صورتی که این نوشته هیچ تصویری نداشته باشد، لازم است طوری بنویسیم که قصه‌گو بتواند با بهره‌گیری از لحن کلام خودش، آن حس‌ها را به بچه انتقال دهد. در این صورت، باید این را یک ویژگی بدانیم. مثالی که می‌زنم، داستان «مهمان‌های ناخوانده» است. یک جا این برای مربی نوشته شده که برای بچه بخواند. یک جا کارت‌هایش درست شده که سرکلاس با کارت‌ها ببیند. یک جای دیگر نوارش درست شده که کلی آهنگ و موسیقی دارد. یک جای دیگر کتابش هست که تصویر در خدمت متن قرار می‌گیرد و یک جای دیگر کتاب پارچه‌ای‌اش را داریم که تولید هم کردند. این جا می‌بینیم که مثلاً ویژگی‌های خاص خودش را پیدا کرده است و آن پیرزن، با یک نخ به همه جلدها وصل می‌شود. این همه چیز را تغییر می‌دهد؛ یعنی آن عناصری که ما از آن‌ها استفاده می‌کنیم و در خدمت ادبیات قرار می‌گیرد، متفاوت است. ویژگی امروز ما این است که این عناصر را می‌شناسیم. مثل قبل نیست که ما نشناسیم و ندانیم باید یا آن چه کار کنیم. کسی که در ادبیات کودک و نوجوان کار می‌کند، باید با تمام مسائل و موادی که می‌تواند در خدمت ادبیات قرار بگیرد، آشنا باشد.

سیدآبادی: نه، من اصلاً از دید بزرگسالانه به این قضیه نگاه نمی‌کنم. ما الان رسیده‌ایم به

سیدآبادی: در زمان پیاژه سرعت تحولات رسانه‌ای این قدر نبود. تحقیق ایشان روی آدم‌های آن دوره انجام گرفته. خوب، منابع شناخت آن آدم‌ها، ارتباطشان با دیگران، ارتباط محدود و خاصی بوده که از چند صد سال قبل تکرار شده بود. می‌شد یک جا کنترل و بررسی‌اش کرد. به نظر من، اصلاً نمی‌توانید ویژگی‌های عام و مشترکی برای این گروه سنی استخراج کنید.

بدهد. پس محاوره‌ای و شکسته‌کردن زبان یک راه است. نکته دیگر این است که اگر چند نفر فقط از طریق شکستن کلمات آمده‌اند این مشکل را حل کرده‌اند، این‌ها باز مشکلاتی در پیش خواهند داشت.

سیدآبادی: نه لزوماً با شکستن کلمات. وقتی با این دید پیش بروید، یعنی این در نظرتان باشد که قرار است خواننده بشود برای بچه، امکانات دیگری برای شما فراهم می‌شود. به نظرم الان محدودیتی که در ادبیات بچه‌های اول و دوم دبستان به چشم می‌خورد، خیلی بیشتر از ادبیات کودکان پیش‌دبستانی است. بچه کلاس اولی یا دومی باید خودش کار را بخواند. این درست نیست که فکر کنیم هرچه گروه سنی پایین‌تر می‌رود، محدودیتش بیشتر می‌شود. در حالی که به نظر من، شما ادبیات کودکان پیش‌دبستانی را با فراغ بال بیشتری می‌نویسید؛ چون یک نفر هست که این‌جا مشکلاتش را حل می‌کند. یک نفر هست که در انتقال این مفهوم، مضمون، هر چه هست به کودک کمک می‌کند.

قاسم‌نیا: این‌جا می‌خواهم خیلی شخصی حرف بزنم. من هیچ‌وقت توجهی به کمک‌های آن راوی نداشته‌ام. واقعاً تازه دارم متوجه حرف شما می‌شوم. من اصلاً به این فکر نکرده‌ام که چه کسی قرار است برایش بخواند. من فقط مخاطبم را در نظر داشته‌ام.

سیدآبادی: شاید برای شما درونی شده باشد این مسئله.

قاسم‌نیا: شاید. به هر حال، من از اول هم به این راوی زیاد توجه نداشته‌ام. البته، دستش واقعاً درد نکند، ولی ایده‌آل باید این باشد که ما برسیم به

ببینید، شما و آقای کشاورز، تفاوت‌هایی در سیر کار خود ایجاد کردید، ولی هنوز هم بخش اعظم ادبیات ما با این دید دارد تولید می‌شود. بنابراین، ضرورت دارد و باید به آن پرداخته شود. خیلی‌ها هنوز طوری می‌نویسند که به واسطه نیاز دارد. من با شعر شما یا آقای کشاورز، الان مشکلی ندارم...

قاسم‌نیا: من خودم مشکل دارم. سیدآبادی: نه، من راحت می‌خوانم؛ البته نه همه آن‌ها را. ولی من شعر بعضی از دوستان را نمی‌توانم بخوانم برای بچه‌ام؛ با این که برای گروه سنی الف نوشته. قاسم‌نیا: این مشکل فقط به دلیل محاوره‌ای نبودن است؟

سیدآبادی: فقط این نیست. با همان الگویی نوشته شده که مخاطب بخواند و متوجه این نیستند که کودک خردسال نمی‌تواند بخواند.

قاسم‌نیا: ببینید آقای سیدآبادی، البته این که می‌گویید درست است. یعنی آن واسطه یا راوی را در واقع نادیده گرفته‌اند. با وجود این، من فکر می‌کنم اگر شعر من مثلاً برای کودک جذاب نباشد، فقط به این دلیل نخواهد بود که محاوره‌ای نوشته نشده است. حتی می‌تواند با زبان کاملاً رسمی و ادبی هم باشد و ما از این نمونه‌ها هم داریم که برای بچه‌ها جذاب است. محاوره‌ای بودن اثر، یکی از راه‌هایی است که کار آن واسطه را آسان‌تر می‌کند.

این باید در جنبه‌های دیگر اثر هم دیده شود. در واقع، زبان، مفاهیم، تصاویر و نظایر آن‌هم باید مناسب باشد. طوری که احتیاجی نباشد که راوی و قصه‌خوان، راجع به این‌ها به بچه توضیح اضافی

تصویر کشید. می‌گویند، بگذاریم خود کودک تصویری را که دلش می‌خواهد خلق بکند. حتی بعضی وقت‌ها تجربه به ما نشان می‌دهد که نقاش‌های مایک جایی آن بطن کار را خراب می‌کنند. بر اساس نظریه والدروف، متخصص تعلیم و تربیت، جدیداً عروسک‌هایی به بازار آمده است که چهره ندارد. منظور این است که چشم و دماغ و دهن و ابرو ندارد. بنابراین، من زیاد اصرار ندارم که حتماً قصه‌ها باید با نقاشی عجیب شوند. البته، می‌تواند به شکل‌های مختلف ارائه بشود. می‌تواند کارت بشود، کتاب بشود، فیلم بشود، نوار بشود. در هر صورت، آن حرکت اولیه باید خیلی خلاقانه باشد تا بتواند تأثیر خودش را روی مخاطب ما بگذارد.

سیدآبادی: یعنی شما قائل به این نیستید که اگر از اول معلوم باشد که این متن برای این نوشته می‌شود که تصویر بشود، یا برای این نوشته می‌شود که خوانده شود، یا برای این نوشته شود که فیلم شود، یا هم متفاوت خواهد بود؟ یوسفی: من هرگز هنگام نوشتن، به این فکر نکرده‌ام که نقاشی آن را چه شکلی باید بکشند؟ کار نوشته شده و بعد به این چیزها فکر کرده‌ام. ممکن است شما یک فیلم‌نامه بنویسید و بعد کارگردانی بیاید و آن را فیلم کند. این دیگر همان فیلم‌نامه نیست. این چیز دیگری است به نام فیلم. اگر کسی بخواهد نوشته شما را به کارت‌بازی تبدیل کند، این وارد حوزه تازه‌ای می‌شود.

سیدآبادی: حالا من نظرم با خانم قاسم‌نیا، خیلی نزدیک است. اگر یک قطعه شعر، واقعاً شعر باشد، باید بدون تصویر هم بتوانیم این را ارائه بدهیم. یا وجود این، از بعضی جنبه‌ها واقعاً ناچاریم در نظر بگیریم؛ از جمله همین را که کودک پیش‌دبستانی، هنوز خواندن نمی‌داند. به هر حال زبان خواندنی، اگر درست بگوییم، با زبان نوشتاری فرق می‌کند. خانم شریفی، شما اصلاً فکر نمی‌کنید این زبانی که

جایی که فقط صوت آن راوی را نیاز داشته باشیم، نه هیچ چیز دیگر؛ نه حتی حس نهفته در کلام او را. آن را باید خود نوشته به بچه بدهد. من فکر می‌کنم حد ایده‌آل این است. اما درباره ویژگی‌های ادبیات خردسال، می‌شود به انتزاعی نبودن سوژه و زبان اشاره کرد. این به نظرم خیلی مهم است. خوب، این‌ها را می‌شود یکی یکی مشخص و سپس دسته‌بندی کرد. البته، روح موضوع واقعاً با این تقسیم‌بندی‌ها روشن نمی‌شود. اصل کار این است که فردی که می‌آفریند، ذاتاً نویسنده یا شاعر باشد. من اعتقادی به این ندارم که نویسنده چنین ادبیاتی حتماً باید به دوره کودکی‌اش رجوع بکند.

سیدآبادی: کودکی گذشته با کودکی امروز فرق می‌کند.

قاسم‌نیا: این یک جور خودخواهی است که من بخواهم گذشته خودم را ترسیم بکنم. در این صورت، نه فقط به بچه‌های امروز نزدیک نمی‌شوم، بلکه بسیار هم از آن‌ها دور می‌شوم.

ببخشید اگر پرحرفی می‌کنم، ولی اجازه بدهید از تجربه‌ای که در این مورد با بچه خود داشتم، حرف بزنم. چند وقت پیش دختر کوچکم که سه سال و نیم سن دارد، موقع خوابش که می‌شد، نمی‌خوابید. گفتم اگر چشم‌هایش را ببندی، می‌توانی «ماتاتا» را ببینی. او این شخصیت عروسکی را خیلی دوست دارد. او چشم‌هایش را بست، ولی گفت که «ماتاتا» را نتوانسته ببیند. من هم چشمم را بستم و گفتم، اما من دارم می‌بینم. همان شب، گمان می‌کنم ساعت دو بعد از نیمه‌شب بود، دیدم بلند شد و آمد بالای سرم. گفتم چرا این‌جا ایستاده‌ای؟ گفت، می‌خواهم «ماتاتا» را پشت چشم‌های تو ببینم! یعنی این‌قدر انتزاع برای این‌ها غیرقابل حس و غیرقابل دریافت است. خوب، این‌جا تصویرسازی خیلی می‌تواند در این آثار نقش داشته باشد...

یوسفی: الان خیلی‌ها معتقدند که نباید برای بچه

می‌نویسیم، با زبان گفتار فرق دارد؟ بچه‌ها زبان گفتارشان خیلی محدودیت ندارد، ولی زبان نوشتاری‌شان محدودیت دارد. فکر نمی‌کنید تفاوتی ایجاد بکند در ادبیات ما؟

شریفی: ببینید، یک زبان نوشتار معیار داریم و یک زبان گفتار معیار. متأسفانه، در تمام شاخه‌ها ادبیات ما دارد خودش را گاه تحریم می‌کند. یادمان باشد که زبان نوشتاری در خدمت ادبیات است و همه باید بتوانند این قراردادهای زبان نوشتاری و دیداری را بشناسند و به طور یکسان بخوانند.

آنچه ما امروز می‌نویسیم، فقط به بچه‌های امروزی تعلق ندارد. شاید صد سال دیگر هم بچه‌ها بخوانند به این کتاب برگردند. کما این‌که ما ادبیات مکتوب‌مان را به این واسطه می‌توانیم بخوانیم که براساس زبان گفتاری معیار آن دوره نوشته نشده. زبان نوشتاری معیار آن دوره بوده.

سیدآبادی: آیا ما در ادبیات، نمی‌توانیم از این معیار فزاتر برویم؟ یعنی از این قراردادهای خواندن فزاتر برویم و قراردادهای جدیدی وضع بکنیم؟ بسیاری از مخاطبان ما اصلاً این قراردادها برای‌شان معنا ندارد. در حالی که خیلی از ما نویسنده‌ها در مرحله‌ای هستیم که قرارداد وضع می‌کنیم برای‌شان.

شریفی: ببینید، شما بحث ادبیات را با تمام قراردادهایش دارید برای کودک مطرح می‌کنید. این در خودش حامل یک سری پیام است و شرایط خاص خودش را دارد. کما این که شما این را در خود کودک هم می‌بینید. وقتی که او دارد کتابی را برای یک بچه دیگر می‌خواند، می‌آید و به قول خودشان قَلْبِه سَلْبِه می‌خواند. چرا وقتی او خودش را در نقش پدربزرگ یا مادر بزرگش قرار می‌دهد، کاملاً لحنش را تغییر می‌دهد؟ نقش می‌پذیرد و برای یک بچه کوچک‌تر، ادای یک آدم بزرگ‌تر را درمی‌آورد با واژگان آن آدم بزرگ‌تر و با ویژگی‌های زبانی آن آدم بزرگ‌تر. کودک واقعاً تشخیص می‌دهد. تفاوت

بین زبان گفتاری، زبان نوشتاری، لهجه، گویش و همه این‌ها را می‌فهمد و حتی تفاوت بین زبان‌های مختلف را. شما اگر کودکی را در معرض دو زبان قرار بدهید، بعد از مدتی حتی اگر مفاهیم را نداند، براساس آهنگ آن زبان و آوای آن زبان، شباهت بین جمله‌ها را می‌فهمد و کاملاً برایش قابل تشخیص است. می‌گوید این پدر بزرگ است که دارد حرف می‌زند و آن یکی مادر بزرگ. به نظرم ما کودک را خیلی دست‌کم می‌گیریم. اصلاً آن توانایی‌های ویژه‌ای را که یک بچه پیش‌دبستانی دارد، در نظر نمی‌گیریم.

یوسفی: خانم شریفی، فکر می‌کنم که بالندگی زبان، نه فقط در کشور ما، بلکه در همه کشورها و زبان‌ها بوده است. چیزی که باید درباره آن صحبت کنیم، این است که زبان نوشتار باید به زبان گفتار نزدیک شود تا بتواند پویایی داشته باشد. البته، من زبان گفتار را با نثر شکسته، یکی نمی‌دانم. واقعیت این است که زبان گفتار، خیلی فعال‌تر است، خیلی پویاتر است، خیلی سرعش بیشتر است و در نتیجه ارتباط‌گیری‌اش به مراتب بهتر است. خوشبختانه، هم در ادبیات کودک و هم در ادبیات بزرگسال، زبان نوشتار به زبان گفتار نزدیک شده و این امتیاز بزرگی است. این طوری می‌توانیم به نوشته‌مان شتاب بیشتری بدهیم تا با سرعت ذهنی کودک همراه بشود تا او بتواند این مفاهیم را درک کند.

شریفی: می‌توانیم بگوییم که زبان گفتار، اصلاً دارای یک سری معیار است؛ مثلاً اختصار، اصولاً زبان کودک، به گونه‌ای است که وقتی فی‌المثل می‌خواهد حروف «چ» و «ژ» و «س» را پشت سر هم بگوید، دچار مشکل می‌شود. پس اگر در نوشته‌ای این امر رعایت نشود، در گفتار بچه اختلال روی می‌دهد. چیزهایی که خود کودک، در زبان گفتاری‌اش به کار می‌برد، این‌ها را می‌شود در زبان نوشتارش هم اعمال کرد. مثلاً دیدم برخی از

ادبیات در خدمت کودک است و قرار نیست کودک را محدود کند و یا او را محدود ببیند. حتی قرار نیست از عناصر محدود استفاده کند. در این صورت، ما با یک جهان بی‌کران رو به رو هستیم که نه مخاطبش محدود است، نه مفاهیمش و حتی نه واژگانش.

ماهش هم فرق می‌کند. ما می‌توانیم از دوره جوانی یا نوجوانی سخن بگوییم، اما نمی‌توانیم از دوره پیش‌دبستانی حرف بزنیم. بچه ده ماهه با بچه چهارده ماهه، زمین تا آسمان فرق دارد.

سیدآبادی: من فکر می‌کنم آن بحث شناختی که آقای پیازده مطرح کردند، مال دوره خاصی باشد.

الان اتفاقات مهمی افتاده: به خصوص این رسانه‌های جدید. مثلاً تلویزیون یا اینترنت، نقش عمده‌ای دارند و این رسانه‌ها به نظر من، اصلاً شناخت را تغییر می‌دهند...

شریفی: این‌ها تفکر مفهومی و شبه مفهومی است. خود پیازده هم مشخص کرده.

سیدآبادی: در زمان پیازده سرعت تحولات رسانه‌ای این قدر نبود. تحقیق ایشان روی آدم‌های آن دوره انجام گرفته. خوب، منابع شناخت آن آدم‌ها، ارتباطشان با دیگران، ارتباط محدود و خاصی بوده که از چند صد سال قبل تکرار شده بود. می‌شد یک جا کنترل و بررسی‌اش کرد. به نظر من، اصلاً نمی‌توانید ویژگی‌های عام و مشترکی برای این گروه سنی استخراج کنید. شما نمی‌توانید بگویید که مثلاً همه کودکان سه ساله این ویژگی شناختی را دارند. الان دختر من می‌نشاند پای کارتونه‌های خارجی و نگاه می‌کند. با این که زبان نمی‌داند، نگاه می‌کند و به دریافتی هم می‌رسد و حتی قصه‌اش را هم برای من تعریف می‌کند. به نظر من، این‌ها خیلی مخدوش می‌کند ویژگی‌های ثابت شناختی را. به همین دلیل است که می‌گوییم خیلی درست به نظر



هدیه شریفی

نویسنده‌ها و شاعرها به جای «چه»، «چی» می‌گذارند. متوجه شدند که «چی» نرم‌تر است و آسان‌تر تلفظ می‌شود. کسانی که با ادبیات کودک سر و کار دارند، با این زنجیره‌های هم‌نشینی و جانشینی در سطوح زبان، بازی‌های بیشتری می‌توانند بکنند. این تمرین‌ها را که داشته باشند، دست‌شان می‌آید که چطوری می‌توانند ادبیات کودک بنویسند. همان‌طور که باید به مراحل شناختی بچه‌ها یا حتی روان‌شناختی بچه‌ها رجوع کنیم، باید به مراحل رشد و تکوینی زبان‌شان هم دقت کنیم. اما در مورد انتزاع و این که بچه‌های دبستانی نمی‌توانند انتزاع را به کار ببرند، من با دوستان اختلاف‌نظر دارم. الان حتی گفته می‌شود که این‌ها حتی از «استعاره» هم در گفتارشان استفاده می‌کنند.

بچه‌ها هم می‌توانند به درستی از انتزاع استفاده کنند و آن را به کار بگیرند و انتزاع را نیز می‌فهمند. سیدآبادی: من هم این‌جا با شما موافقم.

شریفی: به نظرم این بحث ظریفی است.

قاسم‌نیا: ببینید، این لفظ پیش از دبستان، بزرگ‌ترین مشکل بحث ماست. به نظر من. ماه به

نمی‌رسد اگر بخواهیم زیاد به تقسیم‌بندی پیاژه متکی باشیم.

شریفی: یکی از چیزهایی که ما را مدیون پیاژه می‌کند، این است که او با استناد به یک جامعه آماری، یک سری راه‌حل را دید. کسانی مثل بروئر، ویگوتسکی و غیره هم این کار را کردند. البته، آن‌ها یک سری اختلاف‌نظر هم دارند، ولی تا پیش از ورود به دبستان، تقریباً همه‌شان اتفاق‌نظر جدی دارند.

قاسم‌نیا: رشد روانی مدنظرشان است.

شریفی: رشد حسی حرکتی هم در آن لحاظ می‌شود، اما چیزی که ما را مدیون این‌ها می‌کند، این است که آن‌ها مراحل را دیدند و توانستند آن‌ها را از هم تفکیک کنند. بنابراین، در هر مرحله ویژگی‌های مشابهی در بچه‌ها یافتند. در ارتباط با کودک امروز، حرف شما کاملاً درست است و شاید نتوان آن مراحل و آن ویژگی‌ها را کاملاً پذیرفت. با وجود این، همه بچه‌ها از این مراحل عبور می‌کنند؛ حالا با سرعت یا کند.

سیدآبادی: یعنی شما می‌گویید این مراحل هست، ولی مدتی که برای طی مراحل لازم است، الان کمتر شده؟

شریفی: بله، اما باید یادمان باشد که اگر بچه‌ای این مراحل را نگذراند، دیگر یک بچه نرمال به حساب نمی‌آید و حتماً مشکلی دارد.

سیدآبادی: الان بعضی از جامعه‌شناسان، از مفهومی نام می‌برند به اسم «زوال دوران کودکی» و کوتاه شدن دوران کودکی. می‌گویند رسانه‌ها آمده‌اند و دوران کودکی را از بین برده‌اند. البته، بعضی کمی محتاطانه‌تر برخورد می‌کنند. این‌ها نمی‌گویند دوران کودکی از بین رفته، بلکه می‌گویند این دوران دارد کوتاه می‌شود. خوب، چنین چیزی در کشور ما هم اتفاق افتاده، اما به صورتی نامتوازن. مثلاً خیلی از بچه‌های خردسال ما واقعاً در سطح یک بزرگسال قرار می‌گیرند، اما بعضی‌ها

حتی خردسالی‌شان را هم یاد نگرفته‌اند. به نظر من می‌توانیم روی این موضوع بحث کنیم که چه نقشی دارد این ادبیات پیش‌دبستانی در این قضیه؟ شاید بگوییم ادبیات خردسال می‌کوشد دوره کودکی را طولانی‌تر کند.

شریفی: من یک جمله معترضه این‌جا بگویم. ادبیات کودکان و ال‌پیدا نکرده، بلکه حدّش دارد به صفر می‌رسد. سیدآبادی: به صفر نخواهد رسید.

شریفی: بله، به صفر نمی‌رسد، اما فشرده شده؛ یعنی زمانش کوتاه شده. به لحاظ نظری، وقتی زمان و طولش کوتاه می‌شود، اثربخشی‌اش هم کم می‌شود؛ یعنی ماندگاری‌اش تقلیل می‌یابد. در نتیجه، ناگهان با بچه‌هایی رو به رو می‌شویم که بزرگند، اما خاطرات دوران کودکی ندارند. این مسئله‌ساز است، خیلی‌ها معتقدند که وقتی ما به دوره پیری می‌رسیم، چهار شخصیت را با خودمان به همراه می‌آوریم که قدیمی‌ترین‌شان کودکی ماست؛ یعنی پیرترین‌شان کودکی ماست. اگر آن کودکی، اثربخش نباشد، نمی‌تواند در دوران نوجوانی، جوانی، بزرگسالی و پیری ما به همراهان بیاید. در این صورت، به انسان‌هایی بسیار پرشتاب، تند و تیز و پرحرکت تبدیل می‌شویم. الان شما می‌بینید که نوجوان‌ها و جوان‌های ما چه طوری غذا می‌خورند. انگار فقط می‌خواهند گرسنگی‌شان را فرو بکشند. مثل حرف‌زدن‌شان است. انگار این‌ها اصلاً وقت ندارند. من فکر می‌کنم وظیفه ادبیات کودک در این برهه، تعمیق دوران کودکی است.

سیدآبادی: تشویق مخاطب به این که احترام بگذارد به دوره کودکی...

شریفی: و کمکش کند تا از این خصایص وام بگیرد برای دوران نوجوانی، جوانی و بزرگسالی.

سیدآبادی: یعنی این‌جا هم چیزهایی وجود دارد که برای پیری به درد می‌خورد. بردار با خودت ببر.

هر جا و در هر زمانی که کودک و دوره کودکی وجود داشته، ادبیات کودک هم بوده. البته، در هر دوره‌ای شکل‌های متفاوتی داشته است.

یوسفی: من الان داشتم فکر می‌کردم به این که شاید اصلاً باید به فکر دو تا میزگرد می‌بودیم؛ یکی درباره کودکی در این دوره و یکی درباره ادبیات این دوره سنی و این که ما اصلاً داریم از آن دور می‌شویم...

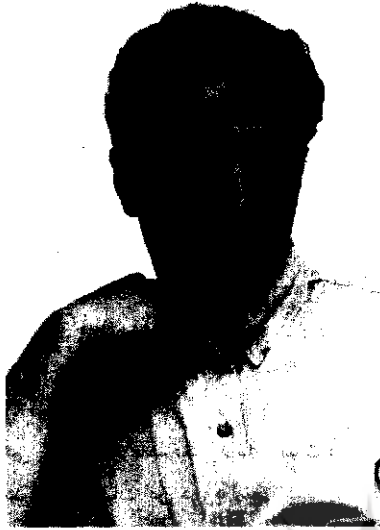
سیدآبادی: این میزگردها شاید بیشتر به این کار بیایند که مسئله ایجاد کنند و مسایل را بیرون بریزند. در واقع، می‌گوییم که این جور می‌شود در می‌شود نگاه کرد؛ والا هیچ چیزی را نمی‌شود در این میزگردها حل کرد.

یوسفی: اگر در مورد مسائل کودکی بخواهیم حرف بزنیم، این قدر زیاد است که اصلاً وقت نداریم. من می‌خواهم دوباره اگر موافق هستید، برگردیم به خود موضوع ادبیات این گروه سنی و شاید بررسی وضعیت آن در کشور ما.

سیدآبادی: این اتفاقاً سؤال بعدی ماست. قاسم‌نیا: یک چیزی من در پرانتز، در تأیید صحبت آقای یوسفی بگویم. الان جمعیت کودکان ایران چند میلیون نفر است؟ اگر صدتایش هم کودک بمانند، ما با همان صد تا کار داریم. پس ما را با آن بقیه طرف نکنید.

سیدآبادی: خیلی قانع هستید. قاسم‌نیا: واقعاً می‌گویم. فکر می‌کنم که نویسنده کودک، نمی‌تواند جز این باشد. حتی اگر هیچ کودکی باقی نماند، باز من برای کودک می‌نویسم. اگر نیست، مشکل را باید جای دیگری حل کرد.

سیدآبادی: خوب، شما جواب دادید به این سؤال... یوسفی: بله. من هم فکر می‌کنم اگر کودک ما الان دچار بحران‌هایی شده است که یک باره رشد کرده و تبدیل به یک موجود بی‌قواره شده است. قرار



ناصر یوسفی

نیست که نویسنده کودک، برای آن موجود بی‌قواره بنویسد. شاید لازم باشد که متخصصان تعلیم و تربیت و روان‌شناسان وارد عمل شوند. قاسم‌نیا: مگر در ادبیات بزرگسال این کار را می‌کنند؟ مگر وقتی جنگ می‌شود، انقلاب می‌شود، هر کسی کار خودش را می‌کند؟

سیدآبادی: آن‌جا آن قدر نویسنده‌ها به لحاظ سبکی و از نظر دیدگاه متنوعند که هر کسی می‌تواند آن چیزی را که دلش می‌خواهد، بنویسد، ولی این‌جا به دلیل این تعریف‌هایی که وجود دارد، در محدوده‌ای تنگ و بسته کارها صورت می‌گیرد. انگار فقط یک خودآموز وجود دارد و همه از روی آن می‌نویسند. اندکند کسانی که خارج از این محدوده را می‌بینند.

قاسم‌نیا: من می‌گویم حتی اگر فقدان دوران کودکی، سبب شود این صد تا نویسنده تا نویسنده کودک هم کنار بروند، همان یک نویسنده‌ای که باقی می‌ماند، به نظرم کافی است.

سیدآبادی: برای کودکی درون خودش می‌نویسد... قاسم‌نیا: به نظر من، یک اثر خوب، بهتر از هزار تا کار بد و ضعیف است. کم باشد عیبی ندارد؛ به

شرطی که ناقص نباشد.

سیدآبادی: چون وقت‌مان کم است، به عنوان آخرین بحث، دوستان اگر نظری در مورد ادبیات پیش‌دبستانی کشورمان دارند، بد نیست بشنویم و جمع‌بندی بکنیم. بالاخره ما امروز این ادبیات را داریم؛ واقعیتی به اسم ادبیات پیش‌دبستان داریم که تولید می‌شود. ببینیم چه وضعیتی دارد؟ کاستی‌هایش چیست؟ چه نقاط قوتی دارد؟ شاید اگر نقاط ضعفش را بگوییم، بهتر از بیان نقاط قوتش باشد. بالاخره، تعریف به اندازه کافی می‌کنیم از این‌ها.

یوسفی: البته، من فقط بگویم که نسبت به چند سال گذشته، ادبیات این گروه سنی کمتر شده. آن هم به دلیل این که تحت تأثیر نشر ما بوده. در واقع، وقتی مسئله چاپ رنگی و این مسائل پیش آمد، اولین آسیبی که دید، قصه‌های این گروه سنی بود و به همین دلیل، خیلی از کسانی که برای این گروه سنی می‌نوشتند، رفتند برای نوجوانان کار کردند و مثلاً برای نوجوانان رمان نوشتند.

سیدآبادی: در واقع، با زوال ادبیات کودک و نوجوان روبه‌رو هستیم؛ به جای زوال کودکی.

یوسفی: آمار کتاب‌هایی که سالانه برای این گروه سنی منتشر می‌شود، به مراتب کمتر از آثار نوجوانان است. الان کتابی که برای نوجوانان منتشر می‌شود، رشد زیادی پیدا کرده، ولی برای گروه سنی خردسال کم است...

قاسم‌نیا: کتاب خوب کم است، ولی کتاب زیاد است.

یوسفی: نه. شما اگر به آمار ارایه شده توسط شورای کتاب کودک یا وزارت ارشاد و یا کتاب ماه رجوع کنید، می‌بینید که کتاب‌های چاپ شده برای گروه سنی خردسال، خیلی کم است.

قاسم‌نیا: کتاب بی‌کیفیت که خیلی زیاد است. سیدآبادی: خب، آن‌ها به اندازه قبل هست، ولی کتاب رنگی کم شده. به هر حال، مثلاً ناشران یک

دوره‌ای کتاب رنگی چاپ می‌کردند، الان به دلیل، نوع حمایت‌هایی که می‌شود...

قاسم‌نیا: می‌دانم، ولی آیا از نظر کمی هم مشکل پیدا کرده؟

یوسفی: از نظر کمی هم آفت کرده است.

قاسم‌نیا: ولی خیلی به چشم نمی‌آید.

یوسفی: در هر حال، نسبت به دوره‌ای که پشت سر گذاشتیم، دچار افت شده‌ایم. ما دوره خیلی شکوفایی داشتیم که بخش زیادیش برمی‌گردد به زمانی که شاپرک، ضمیمه کیهان بچه‌ها، خیلی فعال بود. بیشتر داستان‌هایی که جایزه گرفته‌اند، اولین بار، در شاپرک چاپ شدند. در حالی که الان، بسیاری از کتاب‌هایی که برای گروه سنی خردسال منتشر می‌شوند، بیش از حد به بازار معطوف هستند و انگار نویسنده‌ها می‌خواهند خیال ناشران را جمع کنند که آن‌ها به فروش می‌روند.

طبیعی است که این ماجرا در ادبیات این گروه سنی تأثیر می‌گذارد. واقعاً می‌توانم بگویم که مدت‌هاست از آن نمونه‌های خوبی که داشتیم، کم می‌بینیم یا اصلاً نمی‌بینیم. من به اقتضای کارم، تقریباً تمام کارهای منتشر شده مربوط به این گروه سنی را تهیه می‌کنم و می‌خوانم. متأسفانه، حتی نتوانستیم چهار تا پنج تا کار خوب انتخاب کنیم و بگوییم که این‌ها را می‌شود برای این بچه‌ها خواند. بنابراین، وضعیت ادبیات خردسال ما اصلاً جالب نیست.

سیدآبادی: اگر دلیلی هم به نظرتان می‌رسد، الان بگویید و بحث را کامل بکنید.

یوسفی: این یک دلیل تاریخی در کشور ما دارد که بچه‌ها هیچ‌وقت در اولویت نبوده‌اند و اولین چیزی هم که حذف می‌شود، مسائل کودکان است. مثلاً الان شما در سطح دولت می‌بینید که وقتی مشکلاتش زیاد می‌شود، اولین بودجه‌هایی که کم می‌شود، بودجه‌های بهداشتی و آموزشی بچه‌هاست. الان سومین برنامه پنج ساله دولت هم

نویسنده‌ها کم است و این‌ها هم مشکلات خاص خودشان را دارند. آن بخش قضیه را کار ندارم، ولی اگر ناشری کار خردسال طلب نمی‌کند، شاید علت عمده‌اش این باشد که توزیع‌کننده از او نمی‌خواهد و توزیع‌کننده چرا نمی‌خواهد؟ چون خریدار از او نمی‌خواهد، خریدار چرا نمی‌خواهد؟ چون بچه نمی‌خواهد، شاید واقعاً خود بچه‌ها طلب نمی‌کنند. شاید طلب و نیاز از سوی خود مخاطب‌های ما کم باشد...

خود شما هم بعداً اشاره کردید که نقش تلویزیون، نقش فرهنگ جامعه، کم بهادادن به

زبان فقط وسیله است. با همان زبان محدود می‌شود هزار و یک حرف زد. بحث این است که اصلاً آموزش دادن به کودک در ادبیات درست است یا نه؟ ما قصدمان این نیست که این کار را بکنیم.

بچه‌ها در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، چه قدر مهم است. بنابراین، ما به جای این که بیشتر توجه‌مان را ببریم به سمت این که چرا ناشر کار نمی‌خواهد، باید به این ببیندیشیم که چرا بچه این کار را نمی‌خواهد؟ چرا بچه خردسال و پیش‌دبستان، کتاب خوب یا حتی کتاب میان‌مایه یا حتی کتاب بد را طلب نمی‌کند؟ شرایط هم مؤثر است. این شرایط را باید موشکافی کرد و اگر با عللی برخورد کردیم که می‌بینیم مانع رشد ذهنی بچه‌ها می‌شود، آن‌ها را باید برطرف کرد. مثلاً به نظر می‌رسد که بچه‌ها تحت‌تأثیر تلویزیون و کامپیوتر، دارند به سمت ادبیات شفاهی پیش می‌روند. به هر حال، اگر فقط نگاه‌مان متوجه ناشران باشد، غافل می‌مانیم از مسایل دیگر.

شریفی: فکر می‌کنم بشود حرف دوستان راتقسیم‌بندی کرد. اول این که ما در مرحله گذر از دوره سوادآموزی، به کتاب‌خوانی هستیم که این

دارد تنظیم می‌شود، اصلاً شما «بخشی» به اسم کودکان در آن نمی‌بینید! ما همه از ناشر و نویسنده تا سیاست‌گذار، با همین پیشینه تاریخی داریم در این عرصه کار می‌کنیم. شما در قانون اساسی هم در مورد این گروه سنی چیزی نمی‌بینید. ببینید، آماري که خود سازمان آمار می‌دهد، گواه این است که ما ۱۰ میلیون کودک زیر شش سال داریم.



شکوه قاسم‌نیا

شوخی نیست، فکر می‌کنم اندازه جمعیت کل کشورهای خلیج فارس ما بچه زیر شش سال داریم. در حالی که آموزش و پرورش ما آموزش کودک را از هفت سالگی می‌بندد و هیچ سازمانی که بخواهد برای این گروه سنی برنامه بدهد و فکر کند، اصلاً نداریم. بالتبع طبیعی است که مسئله ادبیاتش هم به همین شکل تحت تأثیر قرار می‌گیرد. از طرفی، جریان فرهنگی کشور به گونه‌ای است که مردم را ساده‌پسند بار می‌آورد. در این بین، نقش تلویزیون و مطبوعات هم خیلی زیاد است.

قاسم‌نیا: آقای یوسفی گفتند که ناشران ما کار خردسال نمی‌کنند. این درست است، اما می‌خواهم بگویم که ما همیشه نباید این سنگ را به سر ناشران بکوبیم. اولاً تعداد ناشرها مثل تعداد خود

قاسم‌نیا: من معتقدم که ادبیات خردسال، در کلیت خود، جزو ادبیات ناب به حساب می‌آید و وجه خاص آن، یعنی داشتن مخاطب خردسال، نمی‌تواند کلیتش را تحت شعاع قرار دهد.

کرده‌اند. یک طرفش عکس زده‌اند و یک طرفش داستان. این یعنی رابطه زنده و فعال برقرار کردن با ادبیات کودک و نوجوان. آن‌ها ادبیات را در بطن زندگی کودک، جا انداخته‌اند. در حالی که ما انتظار داریم بچه‌های ما مثل خود ما، ادبیات را فقط در کتاب ببینند. باید نگاه‌مان را تغییر بدهیم. بچه‌ها تغییر کرده‌اند. وسایل‌شان تغییر کرده، امکانات‌شان متفاوت شده و این است که باید بدانیم آن لیوانی هم که مال بچه است، می‌تواند یک داستان داشته باشد. روی مقنعه بچه‌ها هم می‌توانیم یک داستان بنویسیم. می‌دانید کاری است که خیلی‌های دیگر در جاهای دیگر دنیا انجام داده‌اند. دستبندهایی دیدم که مثلاً عروسک دارد. یک کتابچه دارد که این‌ها با هم می‌توانند بازی کنند. این‌ها همه جزو ادبیات کودکند و ما باید ادبیات کودک را همان‌طور که داریم از مرحله سوادآموزی، به مرحله کتاب و کتاب‌خوانی می‌رسیم. معنی‌اش کنیم. شاید هم از مرحله سوادآموزی، به ادبیات کودک داریم می‌رسیم، نه فقط به کتاب و کتاب‌خوانی. سیدآبادی: خسته نباشید.

خیلی بحث مهمی است، در کل کشور، اگر کتاب در اختیار بسیاری از بچه‌های ما قرار می‌گیرد، فقط جنبه سوادآموزی دارد. این هم برمی‌گردد به سیاست‌های آموزش و پرورش ما که مثال می‌زنم برای‌تان. حدود شش سال پیش، وقتی که مسئول گروه پیش‌دبستان دفتر برنامه‌ریزی بودم، سوالی از ما کردند در مورد رسمی‌شدن دوره آمادگی. یک سال کار کردیم تا این که طرحی دادیم و دلیل آوردیم که این دوره لازم است و باید باشد. به ما گفتند، چون دچار مشکلات اقتصادی هستیم، فعلاً نمی‌توانیم این دوره را رسمی کنیم. هر گاه هشتاد درصد بچه‌ها زیر چتر پوشش دوره آمادگی بروند، این دوره رسمی می‌شود. در واقع، گذاشتند گردن خود جامعه که چه‌جوری پاسخ می‌دهد و هنوز هم ما فقط ۱۰ درصد بچه‌های‌مان به دوره آمادگی می‌روند. نکته دیگر، نگاه خود ما، یعنی نگاه سنتی ما به ادبیات کودک و نوجوان است که صرفاً این را در قالب کتاب می‌بینیم و هیچ‌وقت نمی‌آییم ادبیات را در وسایل روزمره‌ای که بچه‌ها دارند از آن‌ها استفاده می‌کنند، وارد کنیم. در جاهای مختلف دنیا، حتی آمده‌اند و روی تی‌شرت بچه‌ها داستان چاپ